

مجید حبیب خاطراتش از محله المهدی (عج) را مرور می‌کند

عهد اخوت در ۱۳ سالگی



محله‌گردی

ایستگاه اول

سمیرا منشادی ابرای مجید حبیب، محله المهدی (عج) فقط محل زندگی نیست؛ بخشی از وجودش است. سال ۱۳۶۰ در قائم ۶ به دنیا آمد و از همان کودکی در کوچه‌های همین محله قد کشید. اوسال‌هایی را به یاد دارد که خانه‌ها ویلایی بودند و بیشتر همسایه‌ها یکدیگر را به اسم کوچک می‌شناختند. حالا همان کوچه‌ها پراز آپارتمان شده است و نسل جدید کمتر فرصت آشنایی باهم را پیدا می‌کند، اما برای مجید حبیب، المهدی (عج) هنوز همان محله روزهای کودکی است.

اواز همان سال‌های نوجوانی، پای ثابت فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی محله‌شان بوده و رشد و تغییرش را از نزدیک دیده است. با مجید آقا در کوچه‌پس‌کوچه‌های این محله قدم زدیم تا از ایستگاه‌های خاطره‌انگیز زندگی‌اش بگویم؛ از مسجد و مدرسه تا زمین‌های بازی و رفاقت‌هایی که هنوز پابرجاست.

ایستگاه دوم

در دهه ۶۰ ابتدای بولوار شهید اصلانی فعلی، سنگری از روزهای اول انقلاب به یادگار مانده بود؛ جایی که بسیجی‌های محله برای گشت شبانه، در آن مستقر می‌شدند. در دهه ۷۰ این سنگر کاربری فرهنگی پیدا کرد. در مقطعی محل تمرین گروه سرودمان شد و سال ۷۶ به دلیل تعریض خیابان شهید اصلانی (صبا) تخریب شد.

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

دهه ۷۰ خیابان صبا ی غربی که امروز شهید اصلانی نام دارد، محل قرارهای گل‌کوچک جمعه‌هایمان بود. بعد از دعای ندبه، چند تیم می‌شدیم و فوتبال بازی می‌کردیم. تمام که می‌شد، آقای علیجانی که مینی‌بوس داشت، دنبلمان می‌آمد و همه را به نماز جمعه می‌برد. در ماه رمضان هم قبل از افطار بساط بازی‌مان به راه بود.

ایستگاه پنجم

دوران دبستانم را در مدرسه ابتدایی المهدی (عج) در قائم ۱۰ گذراندم که اکنون دبیرستان زینبیه است. خانم علیپور، معلم کلاس اولم برای تشویق، شکلات‌هایی به شکل ماهی در کیفش داشت. همیشه تلاش می‌کردم یکی از آن شکلات‌ها نصیبم شود. خدا را شکر دانش‌آموز درس‌خوانی بودم و تقریباً هر روز یک شکلات جایزه می‌گرفتم.

اولین کانون فرهنگی محله‌مان در کتابخانه المهدی (عج) در خیابان قائم ۸ شکل گرفت. مسئول آن، علی باقری، فعالیت‌های چشمگیری داشت؛ از جمله اینکه با کمک رزمندگان محله، ماکت‌های عملیات وادوات نظامی را می‌ساختند و به نمایش می‌گذاشتند.

گروهی هم سن و سال داشتیم که به «گروه سیزده ساله‌ها» معروف بود. در همان سن و سال، صبح عید غدیر باهم به مسجد رفتیم. مسئول فرهنگی‌مان، آقای رجایی، گفت امروز عید غدیر است، خیلی‌ها در این روز عهد اخوت می‌بندند. شش نفر، مهدی رضوانی، رضا دانش، جلیل علیجانی، رضا گلی و مهدی کاظمی و من همان جا باهم عهد اخوت بستیم.

یازده ساله بودم که با مسجد المهدی (عج) آشنا شدم. آن زمان طرح «بهترین‌ها» در مدارس محله اجرا می‌شد. هر دانش‌آموزی که مقامی می‌آورد، به مسجد دعوت می‌شد. در آن مسابقه برنده شدم و جایزه‌ام تقویمی بود که عکس شهید محله‌مان «محمد کاظم مهدی زاده» روی آن چاپ شده بود.

